

اِكو

پم مونیوس رایان
فروغ منصورقناعی



روزگاران بسیار دور^۱

چنان است که یارانِ قدیمی فراموش شوند
و از خاطرمان گذر نکنند؟

چنان است که یارانِ قدیمی فراموش شوند
و روزگارانِ بسیار دور؟

برای روزگارانِ بسیار دور، عزیزِ من،
برای روزگارانِ بسیار دور؛

جرعه‌ای مُحبت کنار بگذاریم؛
برای روزگارانِ بسیار دور

۱. Robert Burns (رابرت برنز/ ۱۷۹۶-۱۷۵۹) نویسنده‌ی اسکاتلندی این شعر است که در کشورهای انگلیسی زبان بسیار معروف است. این شعر برای وداع با روزگارانِ قدیم سروده شده و گاهی در پایان مراسم ختم، فارغ‌التحصیلی، خداحافظی و امثال این‌ها خوانده می‌شود.



در منطقه‌ی کوچک گلنیا و در همسایگی خانه‌های دوبلیکس حاشیه‌ی شهر فِرزنو، «آیوی» ماریا لوپز» به همراه مادرش، به‌امید دریافت نامه‌ای، به‌طرف اداره‌ی پُست می‌رفتند.

مادر با یک دست پُلپور سنگینش را دور گردنش نگه داشته بود و در دست دیگرش، سبد خالی لباس بود. آیوی هم برای خودش سازدهنی می‌زد؛ و بااینکه از مادرش فاصله داشت و بعید بود صدای سازش به او برسد، نُت‌ها را با صدای پایین می‌نواخت. هفته‌ی دیگر، او و هم‌کلاسی‌هایش در رادیو اجرا داشتند. هنوز به پدر و مادرش چیزی از این خبر خوش نگفته بود؛ اینکه معلمشان، خانم دلگادو، او را برای اجرای تک‌نوازی انتخاب کرده است.

مادر داد زد: «بدو، آیوی! قبل از اینکه تاریک بشه، باید به اداره پُست و رخت‌شورخونه برسیم.» نگاهی به آسمان کرد؛ «... قبل از اینکه بارون بگیره!» آیوی جُنبید. چشم‌هایش مادر را دنبال می‌کرد. ابرهای سیاه، آسمان را به یک‌باره تیره کرده بودند. سازدهنی را توی جیب ژاکتش گذاشت؛ ژاکت پشمی خاکستری‌اش، جیب مخفی‌ای داشت که دَرش کاملاً چِفت می‌شد و حتی یک سکه هم از آن بیرون نمی‌افتاد!

«مامان، می‌شه آدم بره توی یه آهنگ؟»

«آیوی! این دیگه چه سؤال احمقانه‌ایه؟»

«وقتی سازدهنی می‌زنم، حس می‌کنم روی نُت‌ها پرواز می‌کنم؛ می‌رم